

نقش باورها و اطلاعات بیرونی در برداشت از آیات قرآن

تهیه و تدوین گروه (تفسیر راهنما)

کلام الهی نور است و هدایت، اما بهره گیری از این نور و هدایت، نیازمند چشمانی باز و بینشی ژرفنگر است و در پرتو جست و جوگری می توان چشمه های نور و هدایتش را کشف کرد. تفاوت افراد در برخورد با محتوا و پیامهای قرآن، نکته ای است که در این نوشتار بدان خواهیم پرداخت و روشن خواهیم ساخت که هرکس در هر مرتبه ای از معرفت و اطلاعات، تنها قادر است به اندازه نیاز خویش از قرآن بهره برد و برداشت افراد از قرآن ارتباطی تنگاتنگ با اطلاعات فرد برداشت کننده دارد. این آگاهیها که می تواند در فهم کلام و برداشت از آن مؤثر باشد در یک طبقه بندی کلی چنین تقسیم می شود:

الف. علمی که نقش ابزاری و کلیدی برای درک مفاهیم و موضوعات و فهم ظواهر کلام دارند، مانند: لغت، ادبیات، معانی، بیان و ...

ب. اطلاعاتی که با گذر از مرحله اول ما را در فهم مراد متکلم یاری می دهد و نسبت به آگاهیهای مرحله (الف) در سطح بالاتری قرار دارد.

محور اصلی تحقیق ما در این نوشتار همین اطلاعات بند (ب) است، زیرا این اطلاعات سبب دگرگونی فهم و برداشت از آیات قرآنی می شود و بود و نبود آن، تأثیر مهمی در فهم سخن وحی دارد، تا آن جا که موجب بروز مکتبهای نیز در علم تفسیر شده است.

برای نمونه: علامه طباطبایی ذیل آیه: (الی رَّبِّها ناظرة) (قیامه/۲۳) می نویسد:

(والمراد بالنظر الیه تعالی لیس هو النظر الحسی المتعلق بالعين الجسمانیة المادیة التي قامت البراهین القاطعة علی استحالتها). ۱

منظور از نظر به سوی پروردگار، نظر حسی که با چشم ظاهری صورت گیرد، نیست، چه این که دلایل قطعی و تردید ناپذیر بر محال بودن دیدن خداوند با چشم و ابزار حسی اقامه شده است.

آلوسی نیز ذیل آیه: (... قال لن ترینی...) (اعراف/۱۴۳) می نویسد:

(... واصله ان یکون الکلیم دون آحاد المعتزلة علما و دون من حصل طرفا من الکلام فی معرفة ما یجوز وما لا یجوز وهذا کلمة حمقاء و طريقة عوجاء لایسلکها احد من العقلاء... فقد رأیت ربي مناماً ثلاث مرّات وکانت المرّة الثالثة فی السنة السادسة والأربعین و المأتین والالف بعد الهجرة... ۲)

حاصل این سخن [محال بودن دیدن خداوند به طور مطلق، در این جهان و جهان آخرت و در بیداری... که معتزله بدان قائل شده اند] آن است که بگوییم: موسای کلیم از نظر دانش فروتر از یکایک معتزله و کم مایه تر از همه کسانی است که معرفت اندکی درباره بایدها و نبایدها دارند! در حال ی که چنین نسبتی به موسای کلیم، سخن احمقان و شیوه کج اندیشان است و هیچ عاقلی چنین راهی را بر نمی گزیند... [چگونه دیدن خداوند محال است با این که] خود من سه مرتبه پروردگارم را در خواب دیده ام و آخرین مرتبه در سال ۱۲۴۶ هجری بوده است.

و نیز ذیل آیه: (الی رَّبِّها ناظرة) (قیامه/۲۳) می نویسد:

ثم انّ اجهل الخلق عندهم المعتزلة وادناهم منزلة حيث انكروا صحّة رؤیة من لاظاهر سواه بل
لاموجود على الحقيقة الا اياه.)

جاهل ترین مردم و حقیرترین مردم نزد اهل دانش و فضل، معتزله هستند، زیرا دیدن کسی را منکر
شده اند که جز او هیچ چیز ظاهر نیست، بلکه موجود حقیقی جز او وجود ندارد.

توجه دارید که پیش فرضها و تصورات پیشین فرد از مسأله تاجه اندازه درفهم و برداشت مفاهیم
و موضوعات از آیه دخالت دارد و چه مقدار بر گسترش و محدود کردن موضوع تأثیر می گذارد، تا آن
جا که منتهی به پدید آمدن دیدگاههای متناقض می گردد.

و كلّ یدعی وصلاً بلیلی و لیلی لا تقرّ لهم بذاکا

به هر حال برای این که گام در میدان این پژوهش بگذاریم، نخست مقدماتی را که در برداشت از
قرآن تأثیر می گذارد طبقه بندی می کنیم، آن گاه به بررسی هریک می پردازیم.

زمینه های فزونی یا کاستی برداشتهای قرآنی

اصولی وجود دارد که پذیرش آنها باعث می شود تا برداشتهای بیشتری از آیات قرآن صورت گیرد؛
مثلاً اگر این اصل کلی را بپذیریم که: (احکام شرایع سابق در صورتی که دلیلی بر نسخ آنها نباشد،
برای ما حجت است)، برداشتهای افزونی از آیات قرآن خواهیم داشت. نیز از وجود ح کم قصاص در
شرایع سابق، وجود آن را در شریعت اسلام استفاده می کنیم، یا از داستان حضرت ایوب(ع) که برای
عمل به مقتضای سوگند خویش، شاخه های گیاه به هم بسته شده را به کاربرد، جواز حد زدن با
شاخه های گیاه به هم بسته شده را می فهمیم و... این اصول را (قضایای مثبت) می نامیم
و در مقابل اینها اصولی هستند که پذیرش آنها باعث می شود، چشم از برداشتهای زیادی بپوشیم؛
مثلاً اگر این قضیه ثابت باشد که انبیا در کارهای خود هیچ گونه فراموشی و اشتباه ندارند، از آیاتی
که می گوید: (وعصی آدم ربّه فغوی) (طه/ ۲۰)، نمی توان گناه و سرپیچی آدم را نتیجه گرفت و باید
ظاهر آیه را تأویل کرد. به این اصول، (قضایای نافیه) می گوییم.

اصول فزاینده (قضایای مثبت)

چنانکه اشاره شد، برخی از قواعد و اصول کلی پذیرفته شده، می توانند بر تعداد برداشتهای قرآنی
بیفزایند. اکنون برآن هستیم تا نمونه ای از این اصول را شناسایی کنیم:

۱. باورها و قضایای قطعی و پذیرفته شده

در هر مکتب علمی یا دینی و یا حتی در هر مجموعه انسانی، اصولی به عنوان اصول مسلّم تلقی می
شود؛ مثلاً در فلسفه، اصل علیّت، اصلی انکارناپذیر شناخته شده است و یا برخی قواعد منطقی مورد
پذیرش آنان واقع شده، به گونه ای که آن را ثابت و تغییر ناپذیر می دانند.

درادیان آسمانی و غیرآسمانی، برخی اصول، ثابت و مسلم شناخته می شوند؛ مثلاً اعتبار تورات در یهودیت، اعتبار انجیل در مسیحیت، اعتبار و حجیت قرآن و سنت پیامبر(ص) در اسلام مورد پذیرش است و تردید ناپذیر تلقی می شود.

این اصول، گاه فزاینده برداشتهای جدید و تفسیرهایی هستند که در منطوق متون فلسفی یا دینی نیامده است.

در مجموعه معارف اسلامی، برخی از باورها و قواعد، شکل ثابت و مسلم به خود گرفته است؛ برخی در نزد همه فرقه های اسلامی، مثل حجیت وحی و برخی نزد بعضی از مذاهب، مثل اصل عدل الهی، عصمت انبیاء، اصل ولایت، اصل حسن و قبح ذاتی افعال و...

برای نمونه، موضوع (حجیت احکام شرایع سابق) را مثال می آوریم.

آیا احکام شرایع پیشین، برای امت اسلام نیز حجت است یا خیر؟

آیا حجیت این احکام، برای مسلمانان امری مسلم و قطعی است یا مورد تردید و درنگ؟

در صورتی که پاسخ هردو پرسش مثبت باشد، محقق قرآنی خواهد توانست در پرتو اصل (حجیت احکام شرایع پیشین) احکام جدیدی را از قرآن برای امت اسلام استفاده کند. خداوند درباره یهود می فرماید:

(و کتبنا علیهم فیها أنّ النفس بالنفس والعین بالعين...) مائده/ ۴۵

ما بر یهود واجب و مقرر ساختیم که قصاص نفس به نفس و قصاص چشم به چشم است.

بر طبق اصل یاد شده، محقق قرآنی باید نتیجه بگیرد که پس همین حکم برای مسلمانان نیز هست.

مثال دیگر: در آیه:

(قال إني أريد أنكحك إحدى ابنتي هاتين علی أن تأجرنی ثمانی حجج...)

قصص/ ۲۷

شعیب به موسی گفت: من تصمیم گرفته ام یکی از دودختر خود را به ازدواج تو درآورم به این شرط که هشت سال خدمت من کنی....

اگر اصل (حجیت احکام شرایع پیشین) را پذیرفته باشیم می توانیم از این آیه استفاده کنیم که پدر دختر، برای تزویج دخترش به مردی شایسته می تواند حقی را مطالبه کند که سود آن متوجه خود پدر باشد. چنانکه شعیب چنین چیزی را از موسی طلب کرد.

بلی، گاه در آیات قرآن، دلایل ویژه ای وجود دارد که نشان می دهد حکم در آیه، مخصوص یک مورد بوده و درخور تعمیم نیست. فرمان خداوند به ابراهیم در زمینه ذبح فرزندش اسماعیل و یافران خدا به مادر موسی در زمینه افکندن موسی به نیل: (فاذا خفت علیه فألقیه فی الیم...) (ق صص / ۷) از این گونه است، زیرا این موارد، اختصاصی بوده است. آزمون ذبح فرزند، برای امت ابراهیم نبوده، بلکه برای شخص او بوده است. نیز دستور افکندن موسی به نیل، همراه با این تضمین از سوی خداوند بوده است که: (إنا رادّوه إليك)؛ ما او را به تو باز خواهیم گرداند، و چنین تضمینی از سوی خداوند برای دیگران نیامده است.

۲. نقل قولهای خداوند

یکی دیگر از مسائلی که در میزان استفاده از قرآن مؤثر است، چگونگی دریافت مفسّر و محقق قرآنی، از نقل قولهای خداوند است.

آیا زمانی که خداوند از فرد یا گروهی نقل قول کرده و آن را به روشنی یا به اشاره مورد ردّ و انکار قرار نداده است، این نقل، دلیل حتمی بودن آن فعل یا قول است یا خیر؟ در پاسخ به این پرسش، زوایای مختلفی از موضوع مورد پرسش باید دانسته شود، از جمله این که تمایز یا عدم تمایز میان کلام مؤمنان و اولیای الهی با کلام شیاطین و فاسقان مورد شناسایی قرار گیرد.

سوگمندان، این گونه مباحث در کتابهای علوم قرآنی مطرح نشده و در صورت طرح، به گونه مستقل تبیین نشده است، از این روی به ناگزیر باید برای پاسخ گویی به پرسشهای یادشده، از کلیات قرآن و سنت بهره جست. یکی از کلیات پذیرفته شده درباره قرآن، این است که قرآن کتاب هدایت و نور است و نه کتاب قصه و تاریخ و چنین کتابی نمی تواند با نقل سخنان نادرست و ردّ نکردن آنها، زمینه بدفهمی و لغزش مخاطبان را پدید آورد. بنابراین، آنچه در قرآن نقل شده و مورد نقد و ردّ قرار نگرفته و قرینه ای بر بطلان و نادرستی آن اقامه نشده است، آن سخن یا فعل نقل شده، از نظرواحی تلقی به قبول خواهد شد و سخنی حقّ و کاری نیک شمرده می شود.

مثال: در داستان سلیمان و ملکه سبا، خداوند نقل کرده است که سلیمان به کارگزارانش روکرد و گفت:

(أَیُّكُمْ یَأْتِنِیْ بَعْرَشَهَا قَبْلَ أَنْ یَأْتُوْنِیْ مُسْلِمِیْنَ. قَالَ عَفْرِیْتُ مِنَ الْجِنِّ أَنَا أَتِیْتُكَ بِقَبْلِ أَنْ تَقُوْمَ مِنْ مَقَامِكَ) نمل/۳۹ - ۳۸

کدام یک از شما می تواند تخت ملکه سبا را به این جا آورد، پیش از آن که به حال تسلیم نزد من آیند؟ عفریتی از نسل جنّ گفت: من آن تخت را می آورم، پیش از این که تو از جایگاهت برخیزی. پرسشی که در این جا مطرح می شود این است که آیا براستی آن موجود، قادر به چنین کاری بوده یا آن که ادّعی او واهی و به دور از حقیقت بوده است؟

اگر این اصل را پذیرفته باشیم که نقلهای قرآن هرگاه همراه با ردّ و نفی نباشد، به معنای صحیح دانستن آن است، می توانیم نتیجه بگیریم که بلی آن موجود (عفریت من الجنّ) چنین توانی را داشته است و به دنبال آن می توان نتیجه گرفت که توانمندیها و کارآییهای جنیان بیش از آدمیان است. نیز می توان نتیجه گرفت که اصولاً چنین عملی، بدون داشتن ابزار فیزیکی و امکانات بشری، عملاً میسر است.

نمونه دیگر: خداوند در سوره یوسف نقل فرموده است که یوسف برای آن که برادرش را نزد خود نگاهدارد، تدبیری اندیشید:

(فلما جهّزهم بجهازهم جعل السقايه في رحل أخيه ثم أذن مؤذّن أيتها العير إنكم لسارقون. قالوا واقلبوا عليهم ماذا تفقدون. قالوا نفقد صواع الملك ولمن جاء به حمل بعير و أنا به زعيم) يوسف/۷۱-۷۳

چون یوسف کاروان برادران را تجهیز کرد، آبخوره را در محموله برادرش جا داد، سپس ندا دهنده ای فریاد زد: ای قافله! شما دزدید! اهل قافله رو به نداکننده آوردند و گفتند: چه چیزی گم کرده اید؟ گفتند: ما پیمانۀ پادشاه را گم کرده ایم و آن را می جوییم. هرکس آن پیمانۀ را بیاورد، یک بارشتر از آن اوست و من کفیل و ضامن آن هستم.

این آیات سراسر نقل قول است و در مورد بسیاری از مطالب آن نه قرینه ای بر ردّ است و نه قرینه ای بر پذیرش آنها از سوی خداوند. بلی در اصل اقدام یوسف، تأیید الهی است، آن جا که فرموده است: (کذلک کدنا لیوسف ماکان لیاخذ أخواه فی دین الملك) يوسف/۷۶

آنچه یوسف انجام داد، تدبیری بود که ما به او آموختیم، زیرا در قوانین و آیین پادشاه، وی نمی توانست برادر را نزد خود نگاه دارد.

بنابراین، جواز چنین کارهایی به گاه ضرورت از نصّ آیه استفاده می شود، ولی در لابه لای این نقل، سخنانی از کارگزاران و ندادهندگان یاد شده است که می تواند جزء برنامه ها و رسوم دستگاه حکومتی آن زمان باشد؛ مثل این که:

۱. ندا دهنده، برای آورنده پیمانۀ، جایزه ای قرار داده است.

۲. برای اعطای جایزه، خود ضامن شده است.

جالب است که فقها در دو باب (باب جعالة و باب ضمانت) به این بخش از آیه تمسک جسته اند و این خود نشان می دهد که آن دسته از فقها، تنها نقل قول قرآن و ردّ نکردن آن را، دلیل جایز بودن و درستی آن از نگاه شرع دانسته اند و اگر جز این باشد، نمی توان از آیه درباره درستی جعالة و ضمانت، استفاده کرد.

نقش یافته های علمی در برداشت از قرآن

آنچه تاکنون بیان شد، درباره اصول و باورهای پذیرفته شده ای بود که به شکلی در برداشت از قرآن، مؤثرند.

اکنون می خواهیم این نکته را آشکار سازیم که مقدمات و کلیات مؤثر در فهم و برداشت از قرآن، منحصر به علم خاصی نیست، بلکه این کلیات و اصول، می تواند از علوم تجربی و طبیعی دریافت شود، باین شرط که فرضیه ها و نظریه های در دست بررسی و یا در معرض جرح و تعدیل، تحمیل بر قرآن نشود.

به عبارت دیگر، برای برابرساختن نظریه ای بر قرآن، یا ارائه برداشت جدیدی از قرآن، نباید الفاظ قرآن را برخلاف ظاهر آن حمل کرد و نباید لغت و قواعد خاصّ زبان وحی را نادیده انگاشت. شرط دیگر که به شکلی با شرط نخست مرتبط و همسوست، این است که برداشت جدید، باید قرینه ای در خود آیه داشته باشد.

مثال نخست: اهل معرفت می گویند، انجام عمل صالح، به روح انسان تکامل می بخشد و انسان بینش پیدا می کند. وقتی با این معرفت و باور به این آیه می نگریم:

(رجال لاتلهيهم تجارة ولابيع عن ذكرالله... ليجزيهم الله أحسن ما عملوا ويزيدهم من فضله...)
نور / ۳۷-۳۸

مردانی که هیچ تجارت و معامله ای ایشان را از یاد خدا... باز نمی دارد تا خداوند آنان را به بهترین اعمالی که انجام داده اند پاداش دهد و از فضل خود بر پاداششان بیفزاید. از آیه استفاده می کنیم که (هرگاه انسانها اعمال نیک انجام دهند، خداوند نیکوترین دستاوردها را پاداش می دهد و برآن پاداش هم از فضل خود می افزاید، ولی از آن جا که ضمیر(هم) به ذوی العقول باز می گردد، ارجاع آن به (ماعملا) غریب می نماید، ناگزیر باید برای آن، مرجع مناسبی پیدا کرد.

وجود این ضمیر، سبب اندیشه و جستار می شود و قرینه ای بر لزوم درنگ و تدبر بیشتر. آن گاه آن فهم عرفانی می تواند چاره ساز باشد و مرجع ضمیرمناسبی برای آیه به دست دهد. به این صورت که مراد آیه چنین باشد:

(خداوند علاوه بر پاداش نیکوترین عمل، صاحبان عمل را نیز تکامل می بخشد).

بنابراین، وجود قرینه در خود آیه از یک سو و آن بیان و فهم عرفانی از سوی دیگر، زمینه برداشت نوینی از قرآن را پدیدآورده است.

مثال دوم: دانشمندان شیمی گفته اند: آب از دو عنصر هیدروژن و اکسیژن تشکیل یافته است و این مطلب آن قدر تکرار و تجربه شده که به صف یقینیات پیوسته است. از سوی دیگر می گویند هیدروژن گازی است که می سوزد و اکسیژن گازی است که می سوزاند و باعث اشتعال هیدروژن می شود و می گویند آب ترکیبی است از دو مولکول هیدروژن و یک مولکول اکسیژن؛ یعنی نسبت وجود هیدروژن دو برابر اکسیژن است. با داشتن این اطلاعات به آیه: (واذا البحار سجرت) (تکویر ۶) (و در آن هنگام که دریاها برافروخته شوند) می رسیم.

باتوجه به مطالب علم شیمی می توانیم از آیه استفاده کنیم: دریاها دارای مواد آتش زاینده در صورتی که اگر علم شیمی نبود تنها می گفتیم در آستانه قیامت دریاها آتش می گیرند و سخنی از مواد آتش زا و مواد قابل اشتعال به میان نمی آمد.

مثال سوم: در آیه:

(ومن یرد أن یضله یجعل صدره ضیقاً حرجاً کأنما یصعد فی السماء) انعام/۱۲۵

وهرکس را که بخواهد در بیراهه فروگذارد، سینه اش را تنگ و فشرده می سازد چونان کسی که به آسمان بالا می رود.

در گذشته، رابطه تنگی و فشار سینه با فراز رفتن به سوی آسمان معلوم نبود و چه بسا ترس را از وجوه شباهت می دانستند تا این که در پرتو دانش تجربی، معلوم شد هرچه انسان یا هر جسم از سطح زمین بالا روند فشار وارد بر آنها رو به افزایش می گذارد

در این هنگام وجه شباهت روشن می شود و می توان از آیه نتیجه گرفت: صعود از سطح زمین باعث فشار بر جسم (سینه انسان) می شود.

مثال چهارم: در آیه:

(كَلَّمَا نَضَجَتْ جُلُودَهُمْ بَدَلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ... نساء / ۵۶)

هرگاه پوست آنان بسوزد، پوست دیگری بر آنان می روئانیم تا همواره طعم عذاب را بچشند. ذیل این آیه پرسشهایی مطرح است که دانش جدید پاسخ گوی آنهاست؛ مثلاً چرا پس از سوختگی پوست، گوشتهای بدن را نمی سوزانند؟ و چرا اگر بناست پوست جدیدی بر بدن روئانده شود همان پوستهای پیشین را نمی آورند؟

پزشکی نوین می گوید:

(عصبهای انتقال دهنده حرارت، تمرکزشان در پوست است و قوه لامسه انسان در پوست او است نه در گوشت و سایر اعضا، وقتی پوست سوخته شد این عصبها از بین می روند و دیگر حرارت و برودت را منتقل نمی کنند.)

در این جا شاید گفته شود برداشت جدیدی غیر از همان برداشتهای روشن آیه به دست نیاوردیم، ولی با این حال روشن است که وقتی می گوئیم، تغییر پوست و تبدیل آن، جهت چشیدن عذاب است، این برداشت با توجه به علم جدید برای ما مطلبی وجدانی و یقینی است نه تعبدی صرف. علاوه بر این می توان استفاده کرد:

(عصبهای انتقال دهنده حرارت و عذاب در پوست بدن متمرکز است) و مقدمه خارجی را براساس آن تنظیم کرد.

مثال پنجم: آیه:

(والارض ذات الصدع) طارق / ۱۲

و سوگند به زمین دارای شکاف و بریدگی.

با توجه به نظریات زمین شناسان که معتقدند قاره های زمین به هم چسبیده بوده اند و سپس از هم جدا گشته اند، آیه قرآن معنای روشنی پیدا می کند و می توان برداشت کرد: اجزاء و قاره های کره زمین در ابتدا متصل بوده اند و سپس از هم جدا گشته اند.

باین برداشت، مسأله وجود انسانها در قاره های مختلف و همانندی آنان با یکدیگر و همانندی گیاهان و حیوانات در قاره های مختلف حل خواهد شد و این برداشت زمینه مناسبی برای فرضیه های دیگری بسان اشتراک زبانها در ابتدا خواهد شد. باز با توجه به این آیه می توان حرکت موسی (ع) از بحرا حمر (دریای سرخ) را توجیه کرد، چون معلوم نیست دریای آن زمان همین دریای امروزی با این عرض وسیع بوده باشد. این مطلب را نظریه (حرکت کند قاره ها) تایید می کند و تجربه ثابت کرده است که قاره ها و شبه جزیره ها سالانه مقدار کمی از هم جدا می شوند و بر فاصله میان آنها افزوده می شود. ۳

لازم به یاد است که توجه به علوم جدید همواره برای ما برداشت جدیدی را به ارمغان نمی آورد، ولی سبب می شود برداشتی را که پیشتر از قرآن داشتیم و آن را تعبداً قبول می کردیم، در پرتو

دستاوردهای علمی با بینش و ادراک بهتری به آن برسیم. برداشتهای علمی و اشاره به علوم روز و یا آوردن الفاظی که به نحو کلیدی دانشمندان را به قرآن و علوم مطرح شده در آن رهنمون سازد، می تواند کمک شایانی به تبیین معجزه بودن قرآن در عصر حاضر داشته باشد. و دانشمندان را به تدبر و تفکر در آیات قرآن وادارد و نشان دهد که قرآن نه تنها در عصر جاهلی، بل که در تمام عصرها، معجزه ای جاوید است.

در پرتو دریافتهای تجربی جدید است که ژرفای بسیاری از پیامهای کوتاه و گذرای قرآنی روشن می شود، چنانکه می توان نور و قدرت شکنندگی آن را از: (وما أدریک ما الحطمة. نارالله الموقدة. التي تطلع علی الأفئدة) (همزه/ ۵ - ۷) و قدرت تخریبی صوت از: (القارعة. ما القارعة. وما أدریک ما القارعة. یوم یكون الناس کالفراش المبتوث. و تكون الجبال کالعهن المنفوش) (قارعه/ ۱ - ۵) استفاده کرد.

چنانکه از: (ألم نجعل الأرض کفاتاً أحياء وأمواتاً) (مرسلات/ ۲۵-۲۶) با توجه به کلمه (کفاتاً) که به معنای جمع و ضمیمه کردن است می توان جاذبیت زمین را استفاده کرد و همچنین از آیه: (والسّماء بنیناها بأید و انا لموسعون) (ذاریات/ ۴۷) می توان گسترش جهان و خلق و تش کیل کهکشانهای جدید را فهمید.

اعتدال در بهره گیری از نظریات علمی

قرآن کتاب علوم طبیعی و تجربی نیست، چنانکه کتاب ادبی، عرفانی، فلسفی و تاریخی هم نیست، ولی همان گونه که از جنبه ادبی، در اوج فصاحت و بلاغت است، در سایر ابعاد علمی هم (آن جا که اظهار نظر کرده است) در اوج قرار دارد. بدین جهت اگر دریافتی علمی و تجربی به ظاهر در تضاد با اظهار نظر قرآن باشد، باید در درستی آن نظریه و یا در فهم خود از قرآن، تجدید نظر کنیم. دکتر محمد حسن هیتو، در کتاب المعجزة القرآنیة، انسانها را در رودررویی با علوم جدید و برداشت از قرآن به سه دسته تقسیم کرده است: افراطیان، تفریطیان و اهل اعتدال. وی شیوه اهل اعتدال را پذیرفته و اعتدال را در این دانسته است که فرضیه ها و تئوریهای علمی بر قرآن تحمیل نشود:

(هرگز زبانی پدید نخواهد آمد، اگر محقق قرآنی در برابر نصّ قرآن، آن گاه که دلالتش قطعی است، توقف کند و تسلیم پیام وحی شود. هر چند برخی دیدگاههای علمی رایج، با آن در تضاد باشد، چه این که به طور قطع، اشکال در نظریه علمی است نه پیام وحی.

تازمانی که یک مسأله علمی به درجه قطعی نرسد و به صورت یک قانون ثابت در نیاید، نمی توانیم قرآن را برابر میل و خواهش بشر، بر اساس آن آرای غیر یقینی تفسیر کنیم.

ماحق نداریم، آیات قرآن را به بازی بگیریم، ولی زمانی که نظریه علمی به مرحله قطعی رسید، محال است که با قرآن در تعارض باشد، بلکه بی تردید، علم راستین بر آستانه دین بوسه می زند و خضوع می کند.) ۴

جالب است که بدانیم، این گونه تعبّد و دل‌بستگی به وحی و خضوع در برابر پیام الهی، از آن کسی است که در فهم آیات وحی به وفور از دریافتهای علمی و تجربی بهره جسته است و این نشان می‌دهد که تعبّد و تسلیم وی نه از باب علم ستیزی یا ناآگاهی، بلکه به جهت اعتدال فکری اوست. وی در جایی دیگر می‌نویسد:

(آیا قرآن به عنوان کتاب جغرافی یا علم هیئت و اخترشناسی ویا... نازل شده است؟ بدون شک جواب منفی است... قرآن نازل شده است تا کتاب هدایت و رهنمای بشر و قانون زندگی انسان باشد... ولی با این حال در لابه لای معارف خویش بسیاری از حقایق هستی و زندگی را که تا آن زمان برای بشر مجهول بوده، یادآور شده است، تا توجه انسان را به هستی و مسأله حیات جلب کند و روح علم و معرفت را در مخاطبانانش بدمد و در کنار همه اینها، معجزه ای باشد و گواهی دهد که آن کلام، کلام بشر نبوده است.

بنابراین، اجازه نخواهیم داشت که از وظیفه اصلی قرآن که همان هدایت و ارشاد است منحرف شویم، همان گونه که صحیح نیست بر معارف کهن و یافته‌های منسوخ شده و پرتنگنا، جمود و رزیم و در تفسیر پیام وحی به مباحث جزئی و محدود بپردازیم. ۵)

براستی این شیوه، شیوه اعتدال و روش بهینه در استفاده از نظریات علمی برای فهم و تفسیر قرآن است، نه چشم فرو بستن بر همه ادراکها و دریافتهای جدید و نه خودباختن در برابر فرضیه‌ها و تئوریه‌ها و ایسمها. نه کنار نهادن دانش تجربی و دریافتهای عقلی بشر و نه تفسیر قطعی کلام خدا بر اساس آرایبی که در گذرگاه تغییر و تحوّل و دگرگونی قرار دارد.

آنچه تا بدین جا مطرح کردیم، اصول و کلیاتی بود که توجه به آنها و پذیرفتن آنها می‌تواند برداشتها و فهم جدیدی را از آیات قرآن، به ما هدیه دهد، ولی چنانکه گفتیم، همه باورها و اصول فزاینده، پیامدار برداشتهای جدید نیستند، بلکه در کنار اصول فزاینده، اصول کاهش دهنده و باورهایی وجود دارند که در مواردی مانع برداشت و فهم نکات جدید از آیات می‌شوند. امید است که به یاری خداوند وحی، اصول کاهش دهنده را در مجالی دیگر مطرح کنیم.

۱. طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان، ۱۱۲/۲۰.

۲. آلوسی، روح المعانی، ۵۲/۹.

۳. هیتو، محمد حسن، المعجزة القرآنية / ۲۲۴.

۴. همان / ۱۵۳-۱۵۴.

۵. همان / ۱۴۹-۱۵۰.